ایران
طنز

سال بیست‌وهشتم ■ شماره ۷۹۵۶ ■ پنجشنبه ■ ۲۳ تیر ۱۴۰۱
۱۴ ذی‌الحجه ۱۴۴۳ ■ 14 July 2022 ■ Thursday

نیازمندی

نیازمندی

تعدادی سید و سادات ترجیحاً بخشنده و دست و دلباز جهت انجام فریضه صله رحم در روز عید غدیر

نوبت دهی براساس میزان عیدی

خرید و فروش:

امتیاز یارانه کاملاً آکبند تا به حال خرج نشده خانواده ۴ نفره به بالا

معاوضه با امتیاز وام ودیعه مسکن

پیش فروش:

تعدادی ماسک بهداشتی نانو کولر دار قابلیت استفاده در فصول گرم محافظ برابر سویه جدید کرونا تعداد محدود

زمان تحویل: آخر آبان

دعوت به کار:

یک عدد ماشین خواب لاغر شجاع و نترس برابر دزد (دزد می‌بیند چندشش نشود!) برگزیدگان آزمون تعیین سطح خواب استخدام می‌شوند

ستاد مقابله با دزدی خودرو

طراح: سید مهدی موسوی

خدمات کبیر رضاخانی

برگی تکیده از دفتر خاطرات رضاشاه ۲۱ تیر ماه ۱۳۱۴

فروغ زال

پدرسوخته‌ها چند روز پی هم تلگراف پشت تلگراف فرستادند که جماعت دگم و متحجر در حرم مشهد قیام کرده‌اند و می‌گویند ما قانون متحدالشکل شدن لباس نمی‌خواهیم. به آن بی‌غیرت‌ها امر کردیم که اگراین غائله جمع نشود، «نه تاج روی سر ما می‌ماند و نه کلاه روی سر شما». رعیت پاپتی دنیا ندیده چه می‌دانست ترقی را با چه «غ» ای می‌نویسند؟ دستور اشد برخورد دادیم.

حالا تلگراف فرستاده‌اند که هزار هزار تایشان را در همان مسجد گوهرشاد به مسلسل بسته‌ایم. بیجا کرده‌اید! باید بدهم ماست در تنبانشان چکیده کنند. حیف که می‌گویند این از اقدامات مقابله‌ام با کم فروشی بوده وگرنه قصه سرایی‌اش برای این خبط و خطایشان ملس است. مغز خر خورده‌ها فکرش را نکرده‌اند که نباید آنجا مردم را بکشند؟ خون ریخته‌اند در جایی که اسمش گوهرشاد است؟ فردا یک نفر پیدا نمی‌شود بگوید همین گوهرشاد خانم که اینقدر مترقی بود حجاب هم داشت؟ جا قحط بود الا همان مکان؟ خب لاکردارها می‌بردید دم ریل راه‌آهن یا دانشگاه تهران یا سربازخانه‌ها یا کنار بقیه خدماتمان به کس و ناکس، آن دو هزار نفر را گردن می‌زدید که لوکیشن با اتفاق همخوانی داشته باشد. لااقل گور دسته جمعی آن جماعت را می‌بردید یک جا وسط پروژه ساخت آثار باستانی‌مان که اگر خواستند آن را باور کنند و به ما افتخار کنند این هم لا لوی آنها برود. حال با این گندشان دیگر چه کسی در تاریخ برای من روحت شاد بگوید؟ مگر اینکه باز یک مغز خر خورده‌ای پیدا شود. یعنی می‌شود؟ باید امر کنیم مغز خر قیمتش ثابت بماند.

تقویم تاریخ

فرزانه صنیعی

در ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۵، صرب‌ها طی کمتر از یک هفته حدود ۸ هزار مسلمان بوسنیایی را در سربرنیتسا قتل‌عام کردند. گفته می‌شود این دومین نسل‌کشی بزرگ اروپا بعد از جنگ جهانی دوم است اما این چیزی از ارزش‌های صرب‌ها کم نمی‌کند، چون آنها بالاخره تلاش‌شان را کردند و اگر همان‌طوری ادامه می‌دادند اول می‌شدند. این کشتار در حالی رخ داد که سربرنیتسا از سوی سازمان ملل منطقه امن اعلام شده بود. از آنجا که رشادت‌های سازمان ملل بر احدی پوشیده نیست و همیشه در بحران‌های بین‌المللی خوش درخشیده، اینکه چرا این‌طور شد حقیقتاً محل تعجب است و تنها می‌توان گفت که آن هشت‌هزار نفر اجل‌شان رسیده بود و کاری‌اش هم نمی‌شد کرد. می‌گویند اجل که آمد در نمی‌زند.

همزمان با نسل‌کشی، چهارصد نیروی حافظ صلح هلندی نیز در منطقه حضور داشتند که در جریان کشتار واکنشی نشان ندادند. هرچند فرقی هم نمی‌کرد. مثلاً سازمان ملل که بارها واکنش نشان داده و ابراز نگرانی‌های شدید کرده مگر مردم راضی شده‌اند؟ هر کار بکنی باز مردم بهانه‌ای برای غر زدن پیدا می‌کنند. برای این واکنش نشان ندادن، دلایل مختلفی می‌توان ذکر کرد. از جمله اینکه آن سربازان در هلند پرورش یافته بودند و هلندی‌ها هم استاد پرورش گاوند. سوءتفاهم نشود، منظور این است که در صنعت پرورش نیروهای حافظ صلح در حد گاو پیشرفته نیستند و نباید به اندازه گاو از نیروهای حافظ صلح‌شان توقع داشت.

با گذشت سال‌ها از نسل‌کشی، هر ساله اجساد تعدادی از قربانیان، از درون گورهای جمعی منطقه سربرنیتسا کشف می‌شوند. عده‌ای می‌خواهند با بزرگ کردن این مسأله احساسات جهانیان را تحریک کنند حال آن که در هر جای دنیا گورجمعی را بشکافی قاعدتاً داخلش بقایای جسد پیدا می‌شود، نه چیز دیگر. در حاشیه کشتار مردان، صرب‌ها یکسری مشکلات جزئی هم برای زنان بوسنیایی ایجاد کردند که چندان قابل به عرض نیست، خصوصاً در حضور خانواده.

سر به سر سعدی

لقمان فیت اگزوپری

محمد اسدی

■ اصل حکایت

لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟
گفت: از بی‌ادبان! هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم.

■ متد ناموفق

لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟
گفت: تو رو سننه قربونت برم؟

■ مثل بچه آدم

لقمان را گفتند: سواد از که آموختی؟
گفت: از بی‌صوادان. هرچه از ایشان در نضرم قلط آمد از نگارش آن پرحیذ کردم.
(نتیجه می‌گیریم برای سواد آموزی به جای این مسخره بازی‌ها انسان باید مثل بچه آدم سر کلاس برود.)

■ آب و صابون

لقمان را گفتند: دیپلماسی از که آموختی؟
گفت: از آن که زبان دنیا می‌دانست.

■ موشک هوا کردن

لقمان را گفتند: فرار مالیاتی از که آموختی؟
گفت: به خدا کار با کارتخوان را بلد نیستم.

■ حقوقی حیا کن

لقمان را گفتند: پول از کجا اندوختی؟
گفت: از بی‌پول‌ها. بورس را سبز کردیم تا هرچه ایشان ته جیبشان هست را در آن گذاردند. بعد هم اووووونچنان روغن اقتصادی و آن شد که آن به.

■ لقمان فیت اگزوپری

لقمان را گفتند: اهلی کردن را از که آموختی؟
گفت: از وحشی‌ها.
و چنان وحشیانه با کمربند سیاه و کبودشان کرد که دیگر سؤال چرت و پرت نپرسند.

■ لقمان شاپ

لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟
گفت: از پکیج ویژه با ادب شو! شما نیز می‌توانید با ارسال عدد ۲ به شماره پیامکی ۶۶۶ سه تا ۶ داره، همین الان برای خرید این پکیج با ۱ درصد تخفیف اقدام کنید.
هزینه‌های زندگی، به لقمان نیز فشار آورده است.

فال هفته

گمانم بدبخت شدید رفت!

محدثه مطهری

فروردین: اگرچه تابستان است و مدرسه‌ها تعطیل شده ولی حکایت همچنان به قوت خود باقی است. این هفته از مدرسه فرزندتان تماس می‌گیرند که برای ثبت‌نام و کمک مالی به مدرسه بروید. زبانم لال! شهریه کجا بود؟ مدرسه دولتی است‌ها!

اردیبهشت: هفته پیشِ رویتان خلوت است. چطور است برای نجات از گرما به یک جای خنک سفر کنید؟ یک جایی مثل... مثلاً... راستش در حال حاضر فقط جهنم (کوره ذوب آهن) است که از شهرتان خنک‌تر باشد!

خرداد: چه اقبال بلندی! چه هفته شیرینی! هفته‌ای پر از تخفیف از فروشگاه‌های اینترنتی پیش روی شماست. نوش جانتان. ۲هزار تومان تخفیف تاکسی اینترنتی، ۵هزار تومان تخفیف بلیت هواپیما و ۱۰هزار تومان تخفیف تور دور دنیا. دیگر چه می‌خواهید از این دنیا؟

تیر: این هفته به جرم تقلب در کنکور می‌آیند می گیرنتان. اینقدر هم نگویید من که کنکور ندادم. این روزها من هم مشکوک به تقلب در کنکورم، شما که جای خود دارید!

مرداد: این هفته ستاره بختتان سیاه و کدر است! گمانم بدبخت شدید رفت!... یک لحظه صبر کنید... آها نه! غبار و آلودگی هوا بود. چیزی نشده، به زندگی معمولی‌تان ادامه بدهید.

شهریور: این هفته نتیجه زحماتتان را می‌بینید. در دو هفته گذشته که فال نداشتیم، شما سخت تلاش کردید و این هفته نتایجش را خواهید دید. البته اگر دانشجویید، زیاد پیگیر نباشید. خود دانید.

مهر: این هفته برای انجام کاری مجبور می‌شوید مدام از این طرف شهر به آن طرف شهر تاکسی اینترنتی بگیرید. قیمت این تاکسی‌ها هم که یک طوری شده دو دفعه سوار شوی، باید از صفر شروع کنی! به نظرم با یک خردادی طرح رفاقت بریزید. چرایش را در فال خردادماهی‌ها گفته‌ام.

آبان: این هفته دزد گوشی تلفن همراهتان را گوشه خیابان می‌بینید. با شجاعت جلو بروید، اخم‌هایتان را در هم بکشید، درچشمانش خیره شوید، همه انرژیتان را در دستانتان جمع کنید و برایش سبیل آتشی بکشید. البته بهتر است از خشونت جلوگیری کرده و به او بی‌توجهی کنید؛ بی‌محلی کشنده‌ترین شکنجه است.

آذر: این هفته در صف خرید سه فحش جدید یاد می‌گیرید. عجله نکنید. ابتدا در اینترنت معنایش را جست‌وجو کنید، سپس موارد مصرفش را یاد بگیرید و بعداً آن را در محل مناسب به کار ببرید. البته اگر بی‌تربیت اید.

دی: این هفته یک سگ ولگرد به شما حمله می‌کند ولی جان سالم به در می‌برید. اگرچه ترسیده‌اید ولی سکوت کنید. خطر حامیان پلاستیکی حیوانات از خود آن سگ ولگرد بیشتر است!

بهمن: این هفته هم تولد دوستتان است، هم ماشینتان تعمیر لازم دارد، هم موعد شهریه کلاستان می‌رسد.

همین دیگر. انتظار دارید راهکار هم بدهم؟ بابا فالگیرم، اقتصاددان که نیستم!

اسفند: اتفاقات خوبی برایتان افتاده و از ترس شیرینی دادن به رفقا پنهان کرده‌اید. مع الاسف این هفته لو می‌روید. بگردم الهی، شما هم مثل خودم هستید. شیرینی هیچ‌کس بهتان نمی‌رسد، ولی همه از شما شیرینی می‌گیرند.

مروری بر مطبوعات طنز قدیمی ایران

هر چی بخوای یک دلار!

بهزاد توفیق‌فر

می‌دونید؟ نه؟! نه! منظورم این نبود که جواب بدید «نه!». یا بعضی‌هاتون بپرسید: «چی‌رو؟». «می‌دونید» کلمه‌ای است که برای جلب توجه مخاطب و متمرکزکردن حواس وی به مطلبی که بزودی گفته خواهد شد، استفاده می‌شود. پس ضمن پاس داشتن زبان فارسی، ببینید چه می‌گویم. «ببینید» هم ایضاً همان کاربرد را دارد و با خواندن ادامه متن منافاتی ندارد.

همه آدم‌ها و ابنای بشر، از ابتدا تا حالا مجبور بودند که داد و ستدی داشته باشند تا بتوانند به زندگی‌شان ادامه بدهند. کاری که حتی گیاهان و حیوانات هم آن را به گونه‌های مختلف دارند. حالا اینکه چه «داد» می‌کنند و چه «ستد» می‌نمایند، بماند. آفرین! حالا می‌توانید مثل یک مخاطب فهمیده! و باشعور، بگویید: عه! چرا بماند؟ اتفاقاً اینکه آدم چه داده و چه می‌ستاند، بسیار بسیار مهم است.

مگر آنکه درباره حیوانات یا گیاهان صحبت کنیم که آن هم باز مهم است چون به سرنوشت و زیست آدم‌ها مربوط است. حتی اگر آن «داده» و این «ستانده»، مستقیماً در حلقوم آدم نرود یا به تن آدم لباس نشود. به هرحال، آفرین!

اما در عین اینکه آفرین، نظر من این است که فرقی نمی‌کند که چه داده‌ایم و چه ستانده! بلکه همواره باید سه شرط اساسی و مهم و مؤثر و حیاتی را مدنظر داشته باشیم: اول این که داده‌هایمان به ستانده‌هایمان بیارزد. یعنی چیزی را داده نکنیم که وقتی به ستانده‌اش نگاه می‌کنیم در هفت - هشت جای بدن‌مان احساس سوزش و درد کنیم. مثل این «یارو» در کاریکاتور هفته‌نامه توفیق (۲۹ آذر ۱۳۴۱) که مشغول حراج «داده»هایش است(۱)

۱) همین یکی را داشته باشید، دوتای دیگر طلب‌تان!